

نفت و دموکراسی نقدی بر نظریه دولت رانتیر

دکتر محمد قراگوزلو

درآمد

آیا وجود نفت، نفرین طبیعت است؟ آیا نفت مصیبت اقتصادی است که استحصال ساده و درآمد فربه آن سبب شده است بخش بزرگی از دولت‌های نفتی - به ویژه دولت‌های خاورمیانه - در سایه فروش آن، از یک سو در مسیر اقتصاد تک محصولی درجا بزنند و اندیشه تولید کالاهای دیگر و صادرات غیر نفتی را بایگانی کنند و از سوی دیگر اقتصاد متکی به مالیات‌های مستقیم را به تاق‌نسیان بسپارند و دچار انقباض اقتصادی شوند؟ آیا اتکای دولت‌های منطقه مابه درآمد نفت، باعث گسترش نهادهای غیر دموکراتیک شده است؟ آنهم از این رو که چون دولت از شهروندان مالیات نمی‌گیرد و در برابر کارکرد و هزینه‌های خود به شهروندان پاسخگو نیست، گونه‌ای گسست و جدایی تاریخی میان دولت و شهروندان پدید آمده و به پاگرفتن دولت‌های دیکتاتوری انجامیده است؟

شرح و نقد این مسأله (رابطه دموکراسی و دولت رانت خوار نفتی) موضوعی است که از پنج شش دهه پیش مطرح بوده است. و به علت افزایش که سابقه بهای نفت طی سال‌های اخیر بار دیگر به مقوله‌ای پر کشمش تبدیل شده است.

پیشینه نظریه «دولت رانت خوار نفتی» در ایران به واپسین دهه زمامداری پهلوی دوم بازمی‌گردد. در ۱۳۵۲ که بهای نفت به بشکه‌ای بیش از ۱۰ دلار افزایش یافت، دلار فراوان به خزانه کشور سرازیر شد که بخشی از آن صرف هزینه‌های تسلیحاتی و تجهیز ارتش گردید و بخش دیگری پس از تبدیل به ریال، به درون جامعه تزریق شد. آن‌گاه، این نظریه سست نیز به میان آمد که استوار شدن پایه‌های نظامی (ارتش) و امنیتی (ساواک) رژیم و رسیدن (ادعایی) کشور به جایگاه پنجمین قدرت نظامی جهان، به اعتبار دلارهای نفتی بوده است. در آغاز همان دهه محمد علی همایون کاتوزیان، نظریه «دولت رانت نفتی» را در کتاب «اقتصاد سیاسی ایران» مطرح کرد و بدین سان، موضوع ناکارآمدی‌های اقتصاد تک‌محصولی در محافل کارشناسی و



اقتصادی، این کشورهای نفتی خاورمیانه نبوده اند که از سوی دولت هایی همچون آمریکا، انگلیس و.... غارت شده و در سایه استعمارزدگی، دچار بحران توسعه شده اند؛ نئولیبرال های جهانی - و همسرایان وطنی آنان - معتقدند که این ما (کشورهای نفتخیز) بوده ایم که غریبان را چاییده ایم و در برابر فروش نفتی که برای آن کمترین زحمتی نکشیده ایم، از دستاوردهای تکنولوژیک غرب و بر سر هم دانش و فناوری آن بهره برده ایم. نئولیبرال ها، البته، به ما نمی گویند که اگر چنین باشد، بی گمان ایالات متحده برای حمله به عراق، دچار بیماری مازوخیسم شده است! هم چنین، آنان به ما نمی گویند که دموکراسی تحمیلی و خونین آمریکا در عراق و حضور نیروهای آمریکایی در کشورهای خاورمیانه و پیش کشیدن طرح جغرافیای تازه خاورمیانه، در کنار تضمین امنیت اسرائیل، در برگیرنده منافع اقتصادی هنگفتی است که سر نخ آن - جدا از ژئوپلیتیکسم - در چاله بحران انرژی و البته چاه های نفت و گاز نهفته است.

از سوی دیگر، نکته خنده آور در نظریه فرید زکریا، نقبی است که او برای ثروتمند شده جوامع زده و نبودن منابع و موهبت های طبیعی را مهم ترین دلیل ثروتمند شدن جوامع دانسته و همه پلکان رشد و توسعه اقتصادی را بر زمین مالیات گذاشته است. با چنین استدلالی ناچار باید گفت شرایط مناسب جغرافیایی اروپا، که برای نمونه به هلند اجازه پرورش و صدور گل می دهد و سالانه بیش از ده میلیارد دلار به حساب آن کشور واریز می کند، از عوامل بازدارنده توسعه است و اگر اروپا گرفتار خشکسالی و بی بهره از مواهب طبیعی بود، ده ها بار بیش از امروز به توسعه و رشد اقتصادی دست می یافت.

همچنان که با استدلال فرید زکریا باید پذیرفت بلایایی مانند زلزله و سونامی و بی آبی و... از پیش شرط های ثروتمند شدن جوامع است!! در این که، وجود دولت کارآمد در کنار عقلانیت اقتصادی و مدیریت درست منابع، بی چون و چرا از ابزارهای توسعه اقتصادی است، تردیدی نیست؛ همچنان که در نادرستی این نظریه نیز که وفور منابع موجب فقر، به حاشیه رفتن عقلانیت اقتصادی و سقوط مدیریت منابع می شود، شکی نیست. اگر فراوانی منابع - به تعبیر فرید زکریا - عامل از میان رفتن عقلانیت اقتصادی بود، کشوری مانند آمریکا، می بایست همه چاه های نفت خود را منفجر می کرد و کشورهای بهره مند از منابع دریایی، جنگلی، کانی و... نیز، بر پایه همان استدلال، باید آب های خود

دانشگاهی، جای خود را به نظریه پیش گفته داد. اینک، کم و بیش چهار دهه پس از آن، افزایش چشمگیر بهای نفت، در کنار کارکرد دولت هایی که درآمدهای نفتی را صرف وارد کردن کالاهای مصرفی و هزینه های روزانه می کنند و با برداشت از حساب های ذخیره ارزی، از بهسازی و گسترش زیرساخت های اقتصادی غافل می مانند، بار دیگر نظریه «دولت رانت نفتی» به موضوعی داغ بدل شده است. در این میان، کسانی نیز به میدان آمده و ملی شدن نفت به دست دولت دکتر محمد مصدق را به معنای دولتی کردن نفت و نقطه آغاز رکود اقتصادی ایران و زمینه ساز شکل گیری اقتصاد تک محصولی و دولت رانتی دانسته اند. برخی کسان با استناد به نظریه فرید زکریا، در کتاب «آینده آزادی» از نفت به عنوان مصیبتی بزرگ و مانعی در راه توسعه ایران یاد کرده و رمز پیشرفت کشورهای خاور آسیا - ژاپن کره جنوبی، مالزی و... را، بی بهره گی آن ها از درآمد نفت دانسته اند.

فرید زکریا در این کتاب خود با استناد به مطالعه دو اقتصاددان دانشگاه هاروارد در خصوص ۹۷ کشور در حال توسعه طی دو دهه (۱۹۷۱ تا ۱۹۸۹) نقل می کند: برای آن که حکومت های دارنده منابع طبیعی قوی شوند باید ثروتمند شوند و برای این منظور باید از جامعه مالیات بگیرند.

این دریافت نادرست از مالیات و چگونگی ثروتمند شدن جامعه، مصداق روشنی است از عکس مارکشیدن، و چنان که خواهیم گفت، بهره گیری نادرست دولت ها از درآمد نفتی، کمترین ربطی به این موهبت طبیعی ندارد. در این ماجرا که ملتی به جای کار و تلاش و تولید - به هر دلیل - راه مصرف را برگزیده، تنها متهم بی گناه همان نفت است. گناه نفت چیست که ملتی به درستی کار و تولید نمی کند؟ گناه نفت چیست که ملتی کم کاری و کم فروشی می کند و این رفتارها در فرهنگ تاریخی نهادینه شده است؟ گناه نفت چیست که ملتی تا چشم کار می کند پیشینه سراسر استبداد دارد؟ آیا در دوران قاجار هم که از پول نفت خبری نبود، رژیم حاکم به شیوه خودسرانه و دیکتاتوری عمل نمی کرد؟ آیا نهادهای سرکوبگر در دوران رضاشاه - که از پول نفت بهره بی نداشتند - در خدمت دیکتاتوری، بساط داغ و درفش زندان پهن نمی کردند؟ در ادامه به بررسی نظریه فرید زکریا و توماس فریدمن پرداخته خواهد شد.

سستی نظریه فرید زکریا

نئولیبرال ها می کوشند با تطهیر سرمایه داری متروپل، این گونه وانمود کنند که در بحث عقب ماندگی سیاسی -

تصمیم‌گیری‌ها نقشی نخواهد داشت. در همین چارچوب و برپایه همین ادعا، دسترسی دولت به درآمدهای نفتی، همیشه و در همه جا - و نه تنها در خاورمیانه - سبب شده است که مدیران بلندپایه دولتی در پیشبرد برنامه‌های اقتصادی و نیز نظرات سیاسی خود، رفتار دلخواه و غیزپاسخگو در پیش گیرند و دیکتاتوری پیشه کنند.

توماس فریدمن، روزنامه‌نگار برجسته نیویورک تایمز و از مدافعان نئولیبرال نظریه دولت رانت خوار نفتی درباره آنچه که خود «نفرین نفت» نامیده است، می‌نویسد:

هیچ چیز، چون «نفرین نفت»، عامل به تعویق افتادن عروج چارچوب دموکراتیک در جاهایی مانند ونزوئلا، نیجریه،

را آلوده می‌کردند و آتش به جان جنگل‌ها و طبیعت سبز و معادن می‌زدند.

دریافتن این نکته که مالیات باید بخشی چشمگیر از درآمدهای هر دولت را شکل دهد، چندان دشوار نیست؛ چنان که درک ضرورت دریافت مالیات تصاعدی از گروه‌ها و لایه‌های پر درآمد و ثروتمند جامعه به منظور تقویت پشتوانه‌های رفاه اجتماعی نیز چندان دشوار نیست. ولی معضل اصلی از آن جا آغاز می‌شود که نئولیبرال‌ها، می‌کوشند میان استواری پایه‌نهادهای غیردموکراتیک دولتی از راه تزریق درآمد و مالیات به عنوان ابزار گسترش دموکراسی، ارتباط برقرار کنند. البته نظریه دولت رانت خوار نفتی، در چهار پنج دهه گذشته همواره در ایران مطرح بوده، این موضوع هرگز از مرز



عربستان و... نبوده است. تا هنگامی که شاهان و دیکتاتورها در این دولت‌های نفتی بتوانند - بجای بهره‌برداری از انرژی و استعدادهای طبیعی شهروندانشان - با بهره‌برداری از منابع طبیعی‌شان ثروتمند شوند، می‌توانند بر سر قدرت بمانند. آنان می‌توانند پول نفت را برای انحصاری کردن همه ابزارهای قدرت به کار گیرند و هیچ‌گاه ناگزیر از شفاف‌سازی کارها و تقسیم قدرت نباشند... آنان، هیچ‌گاه وادار به مالیات گرفتن از مردمان نمی‌شوند. بنابراین، رابطه حکومت‌کنندگان، حکومت‌شوندگان، سخت‌گیر عادی می‌شود. بی‌مالیات، نمایندگی هم وجود ندارد. حکومت‌کنندگان، ناگزیر نیستند حرف مردمان را بشنوند و به جامعه توضیح دهند که ثروت ملی را چه‌گونه هزینه می‌کنند.

ارزیابی‌ها و گفتمان‌های خام رسانه‌یی فراتر نرفته و به یک الگوی روشن اقتصادی، یا برنامه‌های مدون توسعه محور، نینجامیده است.

تحلیل توماس فریدمن

با تأکید بر این نکته که رانت به معنای درآمدی است که از فعالیت مولد اقتصادی به دست نیاید، هواداران نظریه دولت رانت خوار نفتی می‌کوشند واریز شدن پول نفت به خزانه دولت را روشی غیراقتصادی، ضد دموکراتیک و برخلاف روند توسعه نشان دهند. برپایه این نظریه - چنان که به نقل از فرید زکریا و هواداران وطنیش گفته شد - تا هنگامی که دولت به درآمد باد آورده نفتی تکیه زده است، عقلانیت اقتصادی در

در واقع، شعار استراتژیک «بی مالیات، نمایندگی وجود ندارد»، ساختار اصلی نظریه دولت رانت خوار نفتی را شکل می دهد. این شعار، گرچه امروز از سوی نئولیبرال ها طرح می شود و پشتوانه نظری انتقاد از دولت های استبدادی متکی به درآمد نفت قرار می گیرد، ولی از دید تاریخی، پیشینه ساختاری آن به آغاز انقلاب ۱۷۷۶ آمریکا باز می گردد. رویدادها در آن سال ها، آشکارا سستی ارتباط مالیات با دموکراسی را نشان می دهد. گفتنی است که در اواخر سده هجده (۱۷۸۰ به بعد) مستعمره نشینان آمریکا و به ویژه بازرگانان، هرچند به دولت بریتانیا مالیات می دادند، ولی از آنجا که در مستعمرات زندگی می کردند در گزینش نمایندگان در پارلمان بریتانیا نقشی نداشتند و از حق نمایندگی بی بهره بودند. گذشته از آن، شعار آزادیخواهانه انقلاب آمریکا، درست برخلاف نظریه «مالیات برابر با دموکراسی» بوده است. جنبشی که، جنگ های استقلال از بریتانیا را از بوستون آغاز کرد، آشکارا دولت بریتانیا را هدف قرار داده و بر پرچم رهاییبخش خود چنین نوشته بود: «بی نمایندگی، مالیات وجود ندارد». به سخن دیگر، مستعمره نشینان آمریکا، به درستی مدعی بودند که چون نمایندگی نمی شویم، پس مالیات هم نمی دهیم، نه این که چون مالیات نگرفته اید، نماینده نداشته ایم!!

تجربه انقلاب آمریکا و پرداخت مالیات از سوی مستعمره نشینان به دولت بریتانیا در یک سده، نشان می دهد که به هیچ رو پیوندی معنادار میان پاگرفتن پارلمان و پرداخت مالیات وجود ندارد؛ زیرا مهاجران به آمریکا بیش از یک سده به بریتانیایی ها مالیات داده بودند، بی آن که حق نظارت بر چگونگی هزینه شدن پول های خود داشته باشند. گذشته از آن، دولت بریتانیا در همه آن سال ها در «شکوفایی اقتصادی» مستعمره آمریکا نقش داشت، بی آن که کمترین نیازی به جلب مشارکت سیاسی مردمان در آن سرزمین احساس کند. از سوی دیگر، ممکن است مدافعان نظریه دولت رانت خوار نفتی - ضمن عقب تشینی ملموس - مدعی شوند که اگر هم پیوندی مستقیم میان مالیات و دموکراسی نباشد، مالیات دهندگان با فشار، خواهان مشارکت همه سویه در حکومت خواهند شد و از این راه به پتانسیل های نظارت و نمایندگی، ظرفیت فربه تری خواهد بخشید. چنین نیز نیست. شواهد بسیار دارد از آن که هم نظام مالیاتی برقرار بوده، هم رژیم دیکتاتوری نکته جالب توجه این که همین رژیم دیکتاتوری، در راه رشد

گذشته از ارتباط مستقیم و دوسویه ثروت و قدرت و با توجه به این نکته روشن که در کشورهای توسعه نیافته، شهروندان از قدرت به ثروت می رسند و این، در پیوند با ذات فسادانگیز قدرت سیاسی تعریف پذیر است، می توان گفت که تحلیل فریدمن، مصداق نعل وارونه ای است که نه تنها در تعریف و شناخت مبانی نظری تحکیم نهادهای دیکتاتوری، نشانی اشتباه می دهد، بلکه در اصل، توان شناسایی مکانیسم های علمی و تاریخی تقسیم و توزیع قدرت از یک سو و شفافیت سیاسی را نیز ندارد.

در پاگرفتن دیکتاتوری، عوامل بسیار در کار است که در این میان، برخلاف گمان فریدزکریا، توماس فریدمن و دیگر نئولیبرال ها، مواهب طبیعی (نفت و...) و مالیات دخالت مستقیم ندارد. مگر دولت های دیکتاتوری... همه از مواهب طبیعی همچون نفت برخوردارند؟ مگر دولت نروژ - که از ذخایر فراوان نفتی بهره مند است - عقلانیت اقتصادی را کنار نهاده و درآمدهای نفتی را به خدمت دیکتاتوری در آورده است؟ این چه استدلال ساده لوحانه ای است که می کوشد میان نفت و دموکراسی، پیوند بی واسطه ایجاد کند و رمز رهایی از دیکتاتوری را تنها در «مالیات گیری» بجوید؟

مالیات - دموکراسی

نظریه دولت رانت خوار نفتی، رمز شکوفایی اقتصادی و پاگیری دموکراسی را در نشستن مالیات به جای نفت می داند. برپایه این نظریه، از آنجا که دولت بهره مند از درآمدهای نفتی برای هزینه های گوناگون خود و اعمال حاکمیت خودکامانه از راه تزریق پول به سازمان های پلیسی و بوروکراتیک، نیازی به گرفتن مالیات ندارد، قدرتش را از شهروندان نمی گیرد و می تواند بی اعتنا به اعتراضات نهادهای مردمی و دموکراتیک و احزاب سیاسی، هرگونه نارضایتی و اعتراض را سرکوب کند. برپایه این نظریه، اگر دولت ناگزیر از گرفتن مالیات باشد و همه هزینه های خود را مستقیم و غیرمستقیم از راه مالیات گیری تأمین کند، آنگاه:

الف. از فعالیت اقتصادی عقلانی پشتیبانی می کند تا در پرتو رشد اقتصادی، بر دریافت مالیات افزوده شود.

ب. چنین فراگردی مایه پاسخگویی دولت به شهروندان می شود؛ زیرا دولت متکی به درآمد مالیاتی ناگزیر است به شهروندان توضیح دهد که این پول ها راکجا و چگونه هزینه می کند. بدین سان، نظارت شهروندان بر دولت تحقق می یابد و در پرتو چیرگی ملت بر دولت، دموکراسی پا می گیرد.

پنج سال پیش از صدور فرمان مشروطه. هنگامی که نخستین مجلس مشروطه در ۱۹۰۶ موضوع دادن امتیازنامه به بیگانگان را در دستور کار خود قرار داده بود، هنوز یک لیتر نفت استخراج نشده بود. در ۱۹۰۸ میلادی (۱۲۸۷ خورشیدی)، در مسجد سلیمان، برای نخستین بار، یک چاه نفت به بهره برداری رسید. برپایی شرکت نفت ایران و انگلیس نیز در همین سال ثبت شده است. این تاریخ، کم و بیش، همزمان است با پاگیری حکومت مشروطه. صادرات نفت ایران - که از ۱۹۱۲ آغاز شده بود - به علت افزایش چشمگیر نیاز ناوگان جنگی بریتانیا در جریان جنگ جهانی جهانی یکم، فزونی گرفت. آنان که می خواهند گناه دیکتاتوری در ایران را به گردن درآمد نفت بیندازند، ناچار باید زمان تاریخنگاری خود را تنها تا همین

اقتصادی، موفق هم بوده است. به چند نمونه اشاره می کنیم: ۱. دولت سنتی میجی، که عامل اصلی گذار ژاپن به سرمایه داری (کاپیتالیسم) شمرده می شود. ۲. دولت دیکتاتوری بیسمارک در آلمان، که روند صنعتی شدن آن کشور را زمینه سازی کرد و شتاب بخشید. ۳. دولت فاشیستی آدولف هیتلر، که اوج بحران اقتصادی جهانی، اقتصاد آلمان را شکوفا کرد و از محبوبیت توده یی چشمگیر برخوردار شد. آیا درست است که ماهیت دیکتاتوری رژیم های پیشگفته بابتی نیازیشان از مالیات گرفتن توجیه شود؟ همه این دولت ها مالیات می گرفتند و نفت هم نداشتند. آیا می توان علت فروپاشی آن دولت ها را فشار مالیات دهندگان دانست؟ در



سال ها عقب بکشند. آیا، درست است که دوران استبداد به کما بیش یک صد سال گذشته کاهش داده شود؟ نکته جالبتر این که، مشکل بنیادی چنین افرادی این خواهد بود که از این مقطع به بعد (از ۱۹۱۲)، هر چند درآمد نفتی وجود داشته، ولی از ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۱ میلادی (۱۲۹۰ تا ۱۳۰۰ خورشیدی)، که در سایه دخالت نظامی انگلستان و روسیه، کشور ما به دو بخش تقسیم شده بود، در ایران دولت مرکزی به معنای واقعی در کار نبوده است.

تاریخ دوران پهلوی نیز، مؤید سستی نظریه دولت رانت خوار نفتی است. در دوران رضاشاه، از کودتای ۱۲۹۹ تا ۱۳۱۲ خورشیدی (۱۹۳۳ میلادی) که امتیاز داری لغو شد، درآمد نفتی دولت ایران چشمگیر نبود و جای چندانی در بودجه دولت نداشت.

هیچ جای تاریخ باختر زمین و هیچ بخشی از تاریخ تکوین دموکراسی - حتی در سده های هجده و نوزده - یک نمونه عقب نشینی حکومت های خودکامه در برابر فشار مالیات دهندگان به چشم نمی خورد.

نفت - دیکتاتوری

در تاریخ ما ایرانیان، تا چشم و عقل کار می کند، خیلی پر شمار از حکومت های خودکامه در کار بوده اند، حکومت هایی که دیناری درآمد نفتی نداشته اند، ولی سخت ترین گونه خودکامگی را بر مردمان اعمال می کرده اند. دولت قاجار، در بیش از یک سده سلطه استبدادی، کمترین درآمد نفتی نداشت. در ۱۹۰۱ میلادی مظفرالدین شاه امتیاز نفت را به داری داد:

تثبیت و تحکیم شده بود و بهره‌گیری دولت از رانت نفتی - پس از ۱۳۵۲- هیچ ربطی به ساختارهای اصلی دیکتاتوری شاه ندارد.

ب. درست ۵ سال پس از افزایش نجومی درآمدهای نفتی، رژیم شاه، در رهگذر انقلاب بهمن ۱۳۵۷، فروپاشیده است. همین دو دلیل - در کنار تحلیل‌های منطقی پیشگفته - بنیان نظریه نئولیبرالی «دولت رانت خوار نفتی» را به چیزی کمتر از هیچ فرومی‌کاهد و مبانی نظری اصلاح طلبان معاصر ایرانی را فرومی‌ریزد!

سرانجام، باید بر این نکته مهم انگشت گذاشت که نظریه نئولیبرالی دولت رانت خوار نفتی، نه تنها نمی‌تواند میان سه پدیده دموکراسی، نفت و مالیات پیوند معقول برقرار کند، بلکه با پارادوکس‌های درونی خود، شالوده تاریخننگاری لیبرال‌های ایرانی را به هم می‌ریزد و تئوری پردازان آن را دچار آشفتگی تاریخی و سراسیمگی نظری می‌کند. زیرا، اگر قرار باشد این نظریه به منطق شکل‌بندی خود پایدار بماند، ناگزیر به بازیگران نقش نخست در تاریخ معاصر ایران، هویتی وارونه می‌بخشد. جهت‌گیری تاریخی این نظریه به مامی گوید:

- جنبش ملی کردن صنعت نفت، در کنار جریان سیاسی جبهه ملی و در رأس آن دکتر محمد مصدق - به علت تلاش برای بالا بردن درآمد نفتی دولت - در جای متهم اصلی در زمینه استوار ساختن پایه‌های دیکتاتوری پهلوی دوم می‌نشینند.

- رضاشاه، که به علت بی‌بهرگی از درآمد نفتی، ناگزیر به نظام مالیات‌گیری رو کرده است، در جایگاه فردی دموکرات و مروج اصول اقتصاد سیاسی دموکراتیک قرار می‌گیرد.

- شرکت نفت انگلیس و ایران، هنگامی که سهم کمتری از درآمد نفت به دولت ایران می‌پرداخته، غیرمستقیم به گسترش پایه‌های دموکراسی یاری می‌رسانده است.

- کنسرسیوم، از آن رو که حجم صادرات نفتی را افزایش داده و به تبع آن درآمد دولت ایران را بالا برده است، به عنوان یکی از متهمان اصلی پرونده، گناهکار معرفی می‌شود!!

به گواهی همه تاریخنگاران، بودجه دولت رضاشاه به این درآمد اتکانشده، بلکه، با درآمد انحصارات دولتی برگمرکات، مالیات و البته افزایش حجم پول در گردش طراحی و عملیاتی می‌شد.

از سوی دیگر، در همان دوره، رضاشاه در چارچوب ایجاد تشکیلات بوروکراسی شبه مدرن، برای نخستین بار نظام دریافت مالیات را در ایران به راه انداخت؛ گرچه بزرگترین بخش درآمد مالیاتی دولت را مالیات غیرمستقیم شکل می‌داد. مالیات غیرمستقیم، از راه ایجاد انحصار دولتی بر چند کالای مورد نیاز شهروندان مانند چای، قند و توتون تأمین می‌شد و هنگامی هم که مالیات مستقیم برقرار شد، مالیات بر درآمد و دارایی ثروتمندان، به بودجه دولت رضاشاه راه نیافت. چنین شیوه‌ی، پس از وی نیز به کار گرفته شد و تاکنون نیز نه تنها رقم دارایی بورژوازی ایران به درستی روشن نیست، بلکه صاحبان صنایع بزرگ، بازرگانان و انواع و اقسام میلیاردرها، با ترندهای گوناگون از پرداخت مالیات بر درآمد و دارایی خود می‌گریزند.

از یک دیدگاه، موضوع رانت نفتی را می‌توان با ماجرای ملی شدن نفت در دوران دکتر محمد مصدق مرتبط دانست. هرچند پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نفت ایران از دید حقوقی همچون گذشته ملی (دولتی) باقی ماند، ولی قرارداد با

کنسرسیوم، به گونه‌ای شگفت‌انگیز، درآمد نفتی دولت را کاهش داد. در چنان شرایطی و به ویژه در ده سال نخست پس از کودتا، افزایش درآمد نفت، تنها با افزایش مقدار استخراج ممکن بود. اما، با وجود نیاز شدید اقتصاد در حال شکوفایی جهان در همان دوران (از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲) بودجه دولت پهلوی دوم بیشتر به وام‌ها و کمک‌های خارجی وابسته بود.

افزایش خیره‌کننده نفتی درآمد نفتی رژیم ایران، در دوران حساس سال ۱۳۵۲ زلزله‌ای سنگین بود که نه تنها بر همه برنامه‌های دولت هویدا اثر گذاشت، بلکه، جامعه و اقتصاد ایران را نیز با نوسان‌های پیش‌بینی‌ناپذیر روبه‌رو کرد. به هر رو، بی‌گمان افزایش چشمگیر درآمد نفت، هیچ ربطی به ثبات دیکتاتوری نداشته است. توجه به دو نکته زیر اهمیت ویژه دارد:

الف. نهادهای دیکتاتوری در رژیم پهلوی دوم - مانند ساواک و شهربانی - سال‌ها پیش از افزایش بهای نفت پدید آمده و

گناه نفت چیست که ملتی به درستی کار و تولید نمی‌کند؟ گناه نفت چیست که ملتی کم‌کاری و کم‌فروشی می‌کند و این رفتارها در فرهنگ تاریخی نهادینه شده است؟ گناه نفت چیست که ملتی تا چشم کار می‌کند پیشینه سراسر استبداد دارد؟



بیماری هلندی در ایران؟

اشاره: اخیراً مرکز پژوهش‌های مجلس گزارشی را تحت عنوان «مباحثی در خصوص استفاده از درآمدهای نفتی» منتشر نموده که در آن تلاش کرده تا در پاسخ به منکران وجود بیماری هلندی در ایران علائم وجود این عارضه را برشمرد. از آنجا که این بیماری دارای عوارض بسیار زیادی بوده و به ساختارهای اقتصادی کشور لطمات جدی می‌زند در بخش تحقیقات این شماره بخشی از این گزارش که به علائم وجود این بیماری در ایران پرداخته را می‌آوریم.

مقدمه:

بیماری هلندی زمانی رخ می‌دهد که کشف منابع طبیعی (یا جریان ورودی عظیمی از ارز خارجی) به رونق صادرات و تقویت پول کشور منجر شود و رقابت‌پذیری کالاهای کشاورزی و صنعتی کشور را به صورت زیانباری تحت تأثیر قرار دهد. رونق در یک بخش از کالاهای قابل تجارت به افزایش درآمدهای ملی منجر می‌شود و همچنانکه پول خارجی بیشتری به کشور وارد می‌شود به دلیل ترکیبی از تقویت واقعی پول و افزایش هزینه‌های تولید، به کوچک شدن سایر بخش‌های قابل تجارت (معروف به بخش قابل

تجارت عقب مانده) منجر می‌شود که اثر متضاد کاهش صادرات در سایر بخش‌ها و افزایش واردات را به همراه دارد. به علاوه، منابع (معمولاً سرمایه) برای برآورده کردن تقاضای داخلی در حال رشد به تولید کالاهای غیرقابل تجارت داخلی انتقال می‌یابند و بدین ترتیب تولید در بخش قابل تجارت بیشتر تضعیف می‌کند.

مبانی بیماری هلندی

در بیماری هلندی، آثار منفی افزایش صادرات یک کالا بر بخش‌های صادراتی سنتی (بخش‌های قابل تجارت) مدنظر قرار می‌گیرد. بخشی از درآمدهای افزایش صادرات یک کالا، در کالاهای غیرقابل تجارت هزینه می‌شود که به افزایش ارزش نرخ واقعی ارز منجر می‌شود. در مرحله بعد منابع از بخش قابل تجارت به بخش غیرقابل تجارت انتقال می‌یابد. این فرایند دو مرحله‌ای، سازوکار اثر بیماری هلندی است. این اثر در ادبیات بیماری هلندی «اثر مخارج» نامیده می‌شود. این اثر که می‌توان آن را در چارچوب مدل تعادل عمومی بررسی کرد، نگرانی مهم کشورهای در حال توسعه است، زیرا آن‌ها باید فرایند توسعه را از طریق بسط بخش‌های قابل تجارت به پیش ببرند. بنابراین اقتصادی که به این شکل رونق گرفته است با یک معضل غیرمنتظره مواجه

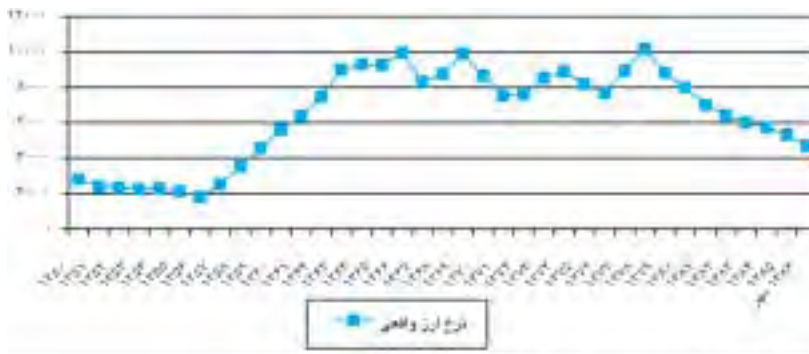
کاهش یافتند، در حالی که سهم نفت به حدود نیمی از GDP رسید. در واقع، در نتیجه افزایش جریان سرمایه به بخش نفت، سهم بخش های کشاورزی و معدن در سال های ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۰ کاهش یافت. در مجموع، رونق نفتی علت کاهش قابل توجه بخش غیرنفتی بود، بدین صورت که رونق نفتی به افزایش هزینه های دستمزد در اقتصاد و تضعیف بیشتر رقابت پذیری سایر بخش ها منجر شد.

بیماری هلندی در ایران بر مبنای نرخ ارز واقعی

نمودار ۱ نرخ ارز واقعی ایران در دوره ۱۳۸۵-۱۳۵۰ را نشان می دهد. برای محاسبه نرخ ارز واقعی از نرخ ارز (دلار) اسمی بازار غیررسمی، شاخص قیمت کالاهای مصرفی شهری (GPI) ایران و شاخص قیمت کالاهای مصرفی شهری (GPI) آمریکا استفاده شده است. همچنانکه نمودار نیز نشان می دهد طی سال های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ نرخ ارز واقعی نزولی است که به معنای تقویت واقعی پول و کاهش رقابت پذیری اقتصادی است. در سال های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۴ نرخ ارز واقعی در حال افزایش است، از سال ۱۳۶۴ تا سال ۱۳۷۸ حول خطی افقی (کم شیب) نوسان می کند و از سال ۱۳۷۸ تا کنون با افزایش قیمت نفت، نرخ ارز واقعی به سرعت در حال کاهش است، به عبارت دیگر ارزش واقعی پول تقویت شده و سطح رقابت پذیری تولیدکنندگان داخلی در حال کاهش است.

در نمودار ۲ نرخ ارز واقعی ایران در دوره ۱۳۸۵-۱۳۵۹ همراه با قیمت نفت سبک و سنگین ایران رسم شده است. همان طور که مشاهده می شود تا سال ۱۳۶۵ که قیمت نفت در حال کاهش است نرخ ارز واقعی در حال افزایش است، اما از سال ۱۳۶۵ تا سال ۱۳۷۸ که قیمت نفت حول خطی افقی (کم شیب) نوسان می کند نرخ ارز واقعی نیز در حول خط افقی (کم شیب) در حال نوسان است، ولی از سال

نمودار ۱- روند نرخ ارز واقعی در ایران



سازمان اطلاعات بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران و آدرس اینترنتی: <http://www.tbil.gov.ir/infocentral.aspx?cpid=111> برای آمارهای

می شود: افزایش انفجاری در درآمدها توسعه اقتصادی را تقویت می کند، در حالی که این درآمدها علت رکود اقتصادی از طریق تخریب بخش های قابل تجارت هستند. با توجه به کساد ایجاد شده در بخش قابل تجارت، افزایش انفجاری در صادرات یک کالا آمیزه ای از خوب و بد برای کشورهای در حال توسعه است.

بحث کلاسیک بیماری های هلندی بر تخصیص مجدد بخش منابع حاصل از جریانات ورودی عظیم تراز پرداخت ها در بلندمدت تمرکز دارد. نرخ ارز واقعی نقشی کلیدی در این فرایند ایفا می کند. مدل کلاسیک بیماری هلندی از سه بخش نفت، کالاهای قابل تجارت غیرنفتی و کالاهای غیرقابل تجارت، بخش های کالاهای قابل تجارت سنتی را از گردونه خارج می کنند. این ادبیات دو کانال اثر مخارج و اثر حرکت منابع را شناسایی می کند که از طریق آن ها رونق در بخش نفت می تواند سایر بخش های قابل تجارت اقتصاد را تحت تأثیر منفی قرار دهد:

اثر مخارج: مشابه مدل دو بخشی کلان است. اگر ثروت نفت در خارج از کشور پس انداز نشود و به صورت مستقیم یا غیرمستقیم از طریق کانال های مالی صرف کالاهای غیرقابل تجارت شود، قیمت این کالاها نسبت به کالاهای قابل تجارت افزایش می یابد و نرخ ارز واقعی تقویت خواهد شد که به رقابت پذیری بخش قابل تجارت سنتی آسیب خواهد رساند به طوری که سهم این بخش کاهش خواهد یافت.

کانال دومی که از طریق آن بخش نفت می تواند بخش کالاهای قابل تجارت غیرنفتی را از گردونه خارج کند، اثر حرکت منابع است. همچنانکه دستمزدها در بخش های رونق گرفته افزایش می یابد، آن ها کارگران را از سایر بخش های اقتصاد جذب کرده و بنابراین منابع بخش قابل تجارت سنتی را تقلیل داده و سبب کاهش تولید می شوند.

گابن (یک کشور آفریقایی و عضو سابق اوپک) نمونه بارزی از بیماری هلندی در آفریقا و همچنین یک مثال از بی انضباطی مالی حاصل از رونق نفتی است. در سال ۱۹۷۰، قبل از رونق شدید نفتی، صنعت (معدن) بیش از ۳۰ درصد تولید ناخالص داخلی به قیمت های جاری، کشاورزی ۱۸ درصد و نفت فقط حدود ۲۶ درصد GDP را تشکیل می دادند. اما تا سال ۱۹۹۰، سهم کشاورزی به ۷ درصد و سهم معدن به ۵ درصد GDP

نمودار ۲ - روند نرخ ارز واقعی و قیمت نفت ایران



مأخذ: بانک اطلاعات بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران و آبریس اینترنشنل
 برای CPI آمریکا: <http://hp.bls.gov/pub/special.requests/cpi/cpiatxt>
 توضیح: ارقام نرخ ارز واقعی در محور عمودی سمت راست آمده است.

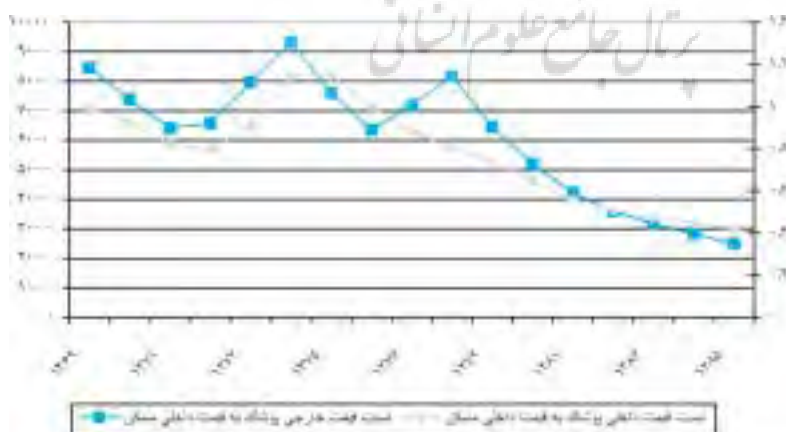
این نمودار روند نسبت قیمت داخلی پوشاک به قیمت داخلی مسکن و روند قیمت خارجی پوشاک در نرخ ارز به قیمت داخلی مسکن، روند نرخ ارز واقعی بر اساس تعریف دوم نرخ ارز واقعی را نشان می‌دهند. روند نرخ ارز واقعی بر اساس این تعریف نیز در حال کاهش است که به معنای تقویت واقعی پول و کاهش رقابت پذیری تولیدکنندگان داخلی است.

از آنجاکه مخرج فرمول دو روند در نمودار ۳ برابر هستند، تفاوت آن‌ها ناشی از وقفه تطابق قیمت بین المللی با قیمت های داخلی ۶ و تفاوت قیمت پوشاک در ایران و آمریکا می‌تواند به دلیل هزینه های حمل و نقل بین المللی، بیمه و باشد.

نمودار ۴ رشد شاخص قیمت کالاهای قابل تجارت (کالا)، رشد شاخص قیمت کالاهای غیر قابل تجارت (خدمات و مسکن) و رشد قیمت کالاهای قابل تجارت (پوشاک) را نشان می‌دهد. همان‌طور که در نمودار ملاحظه می‌شود رشد قیمت کالاهای غیر قابل تجارت، به جز در سال‌های ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴، بیش از رشد قیمت کالاهای قابل تجارت بوده است که نشان دهنده روند کاهشی رقابت پذیری کالاهای قابل تجارت است (همچنین در میان کالاهای قابل تجارت، روند رشد قیمت کالاهای گروه پوشاک به جز در سال‌های ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ کمترین بوده است که

۱۳۷۸ که قیمت نفت ایران در حال افزایش است، نرخ ارز واقعی نیز در حال کاهش است که به معنای واقعی تقویت پول و کاهش رقابت پذیری اقتصاد است. ضریب همبستگی میزان نرخ ارز واقعی ایران و قیمت نفت ایران ۰/۷- است که نشان دهنده ارتباط منفی قوی میان این دو متغیر است. بررسی دقیق تر ارتباط بین نرخ ارز واقعی و قیمت نفت ایران نشان می‌دهد که نوسان قیمت نرخ ارز واقعی با یک وقفه با نوسان قیمت نفت هماهنگ است. این وقفه از آنجاست ناشی می‌شود که تأثیر افزایش قیمت ابتدا بر بودجه و بعد بر تقاضا برای کالاها و خدمات و قیمت‌ها صورت می‌گیرد بنابراین اثر آن همراه با

نمودار ۳ - روند نرخ ارز واقعی بر اساس تعریف دوم (نسبت قیمت کالاهای قابل تجارت به غیر قابل تجارت)



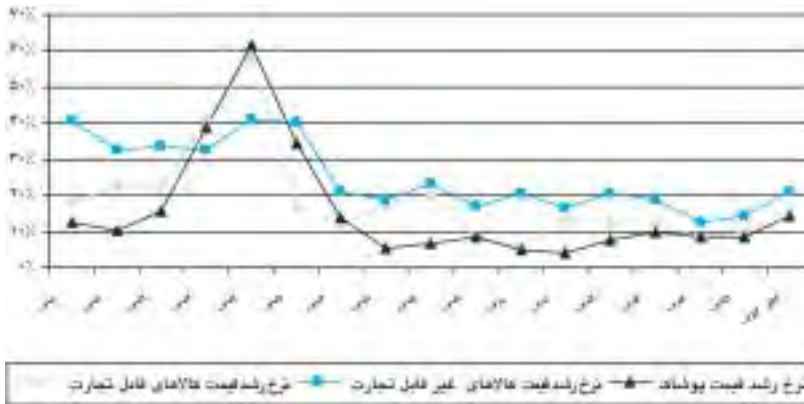
مأخذ: بانک اطلاعات بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران و آبریس اینترنشنل <http://www.bls.gov> برای شاخص قیمت پوشاک در آمریکا

توضیح: ارقام نسبت قیمت داخلی پوشاک به قیمت داخلی مسکن در محور عمودی سمت راست آمده است.

تأخیر است. ضریب همبستگی بین نرخ ارز واقعی ایران و قیمت نفت ایران با یک وقفه برابر ۰/۷۳- است.

نمودار ۳ نرخ ارز واقعی بر اساس تعریف کالاهای قابل تجارت به قیمت کالاهای غیر قابل تجارت را نشان می‌دهد. برای قیمت داخلی کالاهای قابل تجارت از شاخص قیمت پوشاک در ایران و برای قیمت خارجی کالاهای قابل تجارت از شاخص قیمت پوشاک در آمریکا و برای قیمت داخلی کالاهای غیر قابل تجارت از شاخص قیمت مسکن در ایران استفاده شده است. در

نمودار ۴ - نرخ رشد شاخص قیمت کالاهای مختلف در اقتصاد ایران



شرایط اسف بار صنعت نساجی کشور ۷ را توضیح می دهد). به عبارت دیگر پدیده بیماری هلندی قدرت رقابت پذیری اقتصاد کشور را به طور کلی کاهش داده و اثر این بیماری در صنعت نساجی به مراتب شدیدتر است.

سایر علائم بیماری هلندی در ایران

الف) همبستگی نسبت ارزش افزوده

جاری بخش های اقتصاد و نسبت ارزش افزوده جاری بخش نفت به تولید ناخالص داخلی

یکی از معیارهایی که می تواند نشان دهد اقتصاد در معرض بیماری هلندی قرار دارد، همبستگی نسبت ارزش افزوده جاری بخش های اقتصاد به تولید ناخالص داخلی و نسبت ارزش افزوده جاری بخش نفت است. در واقع این شاخص می تواند نشان دهد که منابع از درون بخش قابل تجارت خارج شده و به بخش غیر قابل تجارت انتقال می یابد. افزایش قیمت و مقدار تولید نفت سهم ارزش افزوده جاری بخش نفت را افزایش داده و از طرف دیگر سهم ارزش افزوده جاری بخش های کشاورزی و صنعت را کاهش و سهم ارزش افزوده جاری بخش ساختمان را افزایش می دهد. به عبارت دیگر رونق بخش نفت منجر به کساد بخش کشاورزی و صنعت و رونق بخش ساختمان می شود.

جدول ۲ ضرایب همبستگی میان سهم ارزش افزوده بخش های مختلف و سهم ارزش افزوده بخش نفت را نشان می دهد. همان طور که در جدول نیز مشاهده می شود همه ضرایب همبستگی طبق نظریه بیماری هلندی هستند. به عبارت دیگر افزایش سهم ارزش افزوده بخش نفت سبب رونق بخش غیر قابل تجارت و رکود بخش های غیر قابل تجارت می شود. نکته قابل توجه دیگر آن است که در بخش کشاورزی ارتباط با یک وقفه در حداکثر قرار گرفته و به تدریج اثر کاهش می یابد، اما در بخش های صنعت و معدن اثر تا پنج سال ادامه دارد و در سال پنجم به حداکثر می رسد و در بخش ساختمان نیز اثر تا چهار سال نیز ادامه داشته و در سال چهارم به حداکثر خود می رسد.

ب) همبستگی نسبت ارزش افزوده جاری بخش نفت و نسبت

ارزش افزوده واقعی بخش های اقتصاد به تولید ناخالص داخلی

همبستگی میان نسبت ارزش افزوده جاری بخش نفت و

نسبت ارزش افزوده واقعی بخش های اقتصاد به تولید ناخالص داخلی، رابطه میان رونق نفتی (ناشی از قیمت و مقدار تولید) و تولید سایر بخش های اقتصاد را نشان می دهد. همان طور که در جدول ۳ ملاحظه می شود تمام علائم ضرایب همبستگی طبق نظریه بیماری هلندی هستند. به عبارت دیگر رونق بخش نفت سبب افزایش تولید در بخش غیر قابل تجارت و کاهش تولید در بخش قابل تجارت می شود.

همچنین زیر ارتباط با وقفه میان متغیرهای مزبور را نیز نشان می دهد. اثر رونق نفتی بر بخش کشاورزی بعد از یک سال به اوج خود می رسد و به تدریج کاهش می یابد، اما اثر رونق نفتی بر بخش های صنعت معدن و ساختمان تا سال ها ادامه دارد. وقفه اثر گذاری رونق نفتی بر بخش های اقتصاد ناشی از وقفه اثر گذاری سرمایه گذاری بر ارزش افزوده بخش هاست. برای مثال در بخش صنعت رونق نفتی سبب کاهش سودآوری و در نتیجه کاهش سرمایه گذاری بخش می شود که اثر آن در ارزش افزوده سال های بعد نمایان می شود.

جدول ۲. ضریب همبستگی بین سهم ارزش افزوده جاری بخش های مختلف و سهم ارزش افزوده جاری بخش نفت در سال های (۱۳۳۸ - ۱۳۸۵)

وقفه	کشاورزی	صنعت	معدن	ساختمان
ارتباط بدون وقفه	-۰/۵۴	-۰/۲۱	-۰/۱۹	۰/۰۵
ارتباط با وقفه ۱	-۰/۵۶	-۰/۲۹	-۰/۱۷	۰/۲۷
ارتباط با وقفه ۲	-۰/۵۱	-۰/۳۹	-۰/۲۴	۰/۴۵
ارتباط با وقفه ۳	-۰/۴۷	-۰/۴۹	-۰/۳۱	۰/۵۳
ارتباط با وقفه ۴	-۰/۳۵	-۰/۵۶	-۰/۳۶	۰/۵۷
ارتباط با وقفه ۵	-۰/۲۱	-۰/۶۱	-۰/۴۲	۰/۵۶

داشته باشد. از دلایلی که می‌تواند موجب این نتیجه گمراه‌کننده شوند سیاست‌های پولی بانک مرکزی تحت رژیم چندگانه نرخ ارز است که در قسمت مربوط به رژیم نرخ ارز و بیماری هلندی در ایران توضیح داده می‌شود و دیگری عوامل غیراقتصادی مانند دفاع مقدس و تحریم است، اما از همه دلایل مهم‌تر، کاهش ارزش دلار است.

به عبارت دیگر در بررسی ارتباط میان قیمت نفت و تولید ناخالص داخلی بدون نفت واقعی باید ارز قیمت واقعی نفت استفاده کرد. با تقسیم قیمت نفت (به دلار) بر شاخص قیمت مصرف‌کننده آمریکا، قیمت واقعی نفت بدست می‌آید. ضریب همبستگی میان قیمت نفت واقعی و تولید ناخالص داخلی بدون نفت واقعی در دوره ۱۳۸۴ - ۱۳۵۹ برابر با ۰/۲۶- است و برای ارتباط بایک وقفه ۰/۴۲- است. همچنین ضریب همبستگی میان نرخ ارز واقعی و تولید ناخالص داخلی بدون نفت برای ارتباط بدون وقفه ۰/۳۶- و برای ارتباط بایک وقفه ۰/۳۹- است و با افزایش وقفه‌ها ارتباط قوی‌تری بدست می‌دهد (جدول ۴).

واردات گسترده

نمودار ۵ روند واردات گمرکی کالا و واردات کالا در تراز پرداخت‌ها را در سال‌های ۱۳۸۵-۱۳۳۸ نشان می‌دهد. واردات گمرکی کالا بر حسب سیف ۸ و واردات کالا در تراز پرداخت بر حسب فوب ۹ است. واردات گمرکی کالا بر حسب سیف شامل هزینه کالا، بیمه و هزینه حمل تا بندر مقصد می‌شود، در حالی که واردات کالا بر حسب سیف فقط شامل هزینه‌های کالا تا بندر مبدأ است. بنابراین واردات کالا بر حسب سیف باید بیشتر از فوب باشد، چون شامل هزینه بیمه و حمل تا بندر مقصد نیز می‌شود. اما همان‌طور که در نمودار نیز ملاحظه می‌شود در سال‌های ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۵ واردات کالا بر حسب فوب بیشتر از واردات کالا بر حسب سیف است که دلیل آن واردات غیرگمرکی است.

همان‌طور که قبلاً ذکر شد از سال ۱۳۷۸ با افزایش قیمت نفت، نرخ ارز واقعی کاهش یافته و به عبارتی تقویت واقعی پول را شاهد بوده‌ایم در این نمودار نیز واردات از ۱۲/۴ میلیارد دلار در سال ۱۳۷۸ به حدود ۵۰ میلیارد دلار در سال ۱۳۸۵ رسیده است (۱۰ برابر). این در حالی است که در سال‌های ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۸ یک میلیارد دلار نیز افزایش نداشته است. به عبارت دیگر در دوره تقویت واقعی پول (دوره ۱۳۷۸ تا کنون) رشد سریع واردات را شاهد بوده‌ایم.

بررسی رشد واردات در سال‌های اخیر نشان می‌دهد که رشد واردات در سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ نسبت به رشد سال‌های ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۳ کاهش یافته است، اما این مطلب دلیلی برای رد بیماری هلندی

ج) همبستگی بین قیمت نفت واقعی و تولید ناخالص داخلی بدون نفت (به قیمت‌های ثابت)

ضریب همبستگی قیمت نفت و تولید ناخالص داخلی بدون نفت (به قیمت‌های ثابت) دوره ۱۳۸۴ - ۱۳۵۹ برابر با ۰/۳۸+ است. به عبارت دیگر افزایش قیمت نفت به افزایش تولید ناخالص داخلی بدون نفت منجر می‌شود، اما این مطلب مغایر با نتایجی است که تا به اینجا گرفته‌ایم. برای مثال همچنانکه در قسمت‌های قبل مشاهده کردیم افزایش نسبت ارزش افزوده جاری بخش نفت به کاهش نسبت ارزش افزوده واقعی بخش‌های کشاورزی، صنعت و معدن می‌انجامد، بنابراین افزایش قیمت نفت که سبب افزایش ارزش افزوده جاری بخش نفت می‌شود باید به کاهش تولید ناخالص داخلی بدون نفت به قیمت‌های ثابت منجر شود.

همان‌طور که در قسمت قبل ملاحظه کردیم رابطه به نسبت قوی منفی میان نرخ ارز واقعی و تولید ناخالص داخلی بدون نفت (به قیمت‌های ثابت) ۰/۳۶+ است. به عبارت دیگر از آنجا که رابطه میان نرخ ارز واقعی و قیمت نفتی منفی است و رابطه میان نرخ ارز واقعی و تولید ناخالص داخلی بدون نفت مثبت است، پس رابطه میان قیمت نفت و تولید ناخالص داخلی بدون نفت باید منفی باشد، اما چنان‌که گفته شد ضریب همبستگی میان قیمت نفت و تولید ناخالص داخلی بدون نفت مثبت است. پاسخ این معما این است که طبق تئوری بیماری هلندی، تغییر قیمت نفت اثر خود را بر نرخ ارز واقعی می‌گذارد و کاهش نرخ ارز واقعی (تقویت واقعی پول) به کاهش رقابت‌پذیری اقتصاد و در نتیجه کاهش تولید ناخالص داخلی بدون نفت می‌انجامد، اما اگر تغییر قیمت نفت به دلیل یا دلایلی به تغییر متناسب نرخ ارز واقعی منجر نشود، بررسی ارتباط مستقیم قیمت نفت و تولید ناخالص داخلی بدون نفت (به قیمت‌های ثابت) می‌تواند نتیجه‌ای گمراه‌کننده

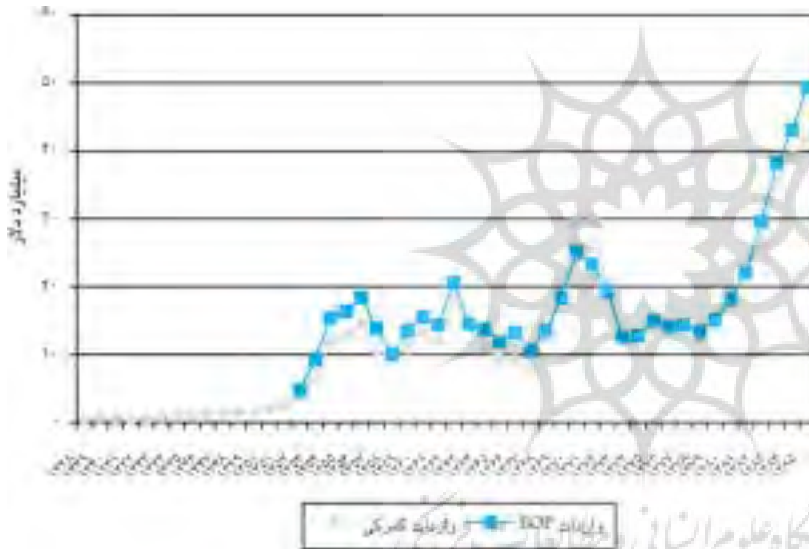
جدول ۳. ضرایب همبستگی بی نسبت ارزش افزوده جاری بخش نفت و نسبت ارزش افزوده واقعی بخش‌های اقتصاد به تولید ناخالص داخلی در سال‌های (۱۳۸۵ - ۱۳۳۸)

وقفه	کشاورزی	صنعت	معدن	ساختمان
ارتباط بدون وقفه	-۰/۷۲	-۰/۱۴	-۰/۰۷	۰/۱۵
ارتباط با وقفه ۱	-۰/۷۶	-۰/۱۷	-۰/۰۸	۰/۳۱
ارتباط با وقفه ۲	-۰/۷۴	-۰/۲۲	-۰/۱۱	۰/۴۶
ارتباط با وقفه ۳	-۰/۷۰	-۰/۲۶	-۰/۱۵	۰/۵۶
ارتباط با وقفه ۴	-۰/۶۲	-۰/۳۰	-۰/۱۸	۰/۶۵
ارتباط با وقفه ۵	-۰/۵۲	-۰/۳۳	-۰/۲۰	۰/۶۲

جدول ۴. ضرایب همبستگی قیمت نفت، نرخ ارز و تولید ناخالص داخلی بدون نفت

وقفه	ضریب همبستگی بین نرخ ارز واقعی و تولید ناخالص داخلی بدون نفت واقعی (۱۳۳۸-۱۳۸۵)	ضریب همبستگی بین قیمت نفت واقعی و تولید ناخالص داخلی بدون نفت واقعی (۱۳۵۹-۱۳۸۴)
ارتباط بدون وقفه	۰/۳۶	-۰/۲۶
ارتباط با یک وقفه	۰/۳۹	-۰/۴۲
ارتباط با دو وقفه	۰/۴۳	-۰/۴۸
ارتباط با سه وقفه	۰/۴۷	-۰/۵۳
ارتباط با چهار وقفه	۰/۵۲	-۰/۶۰
ارتباط با پنج وقفه	۰/۵۷	-۰/۶۷

نمودار ۵ - روند واردات کالا در ایران



نیست و دلیل آن می تواند کاهش رشد اقتصادی کشور باشد. جدول ۵ رشد تولید ناخالص داخلی به قیمت بازار (به قیمت های ثابت)، رشد واردات کمرگی کالا و رشد واردات کالا در تراز پرداخت ها را نشان می دهد.

ترکیب واردات بر اساس نوع مصرف طبق طبقه بندی بانک مرکزی ۱۱ رونده فزاینده سهم واردات کالاهای مصرفی از کل واردات گمرکی کالا را نشان نمی دهد، به طوری که از ۸ درصد در سال ۱۳۸۰ به ۱۲ درصد در سال ۱۳۸۴ افزایش یافته است. همچنین مقایسه میانگین رشد واردات کالا بر اساس نوع مصرف در سال های

و میانگین رشد واردات مواد اولیه و کالاهای واسطه ۱۹۷۳ درصد بوده است. این آمار نشان می دهند که ترکیب واردات کالا به نفع واردات کالاهای مصرفی بوده است.

د) سهم اندک صادرات غیر نفتی از کل صادرات (سهم بالای صادرات نفتی از کل صادرات کالا)

بررسی سهم صادرات نفت و گاز از صادرات کالا در تراز پرداخت ها نشان می دهد که بیش از ۸۰ درصد از صادرات کالا در ایران را نفت و گاز تشکیل می دهد که وابستگی شدید درآمدهای ارزی به صادرات این دو محصول را نشان می دهد (در سال ۱۳۸۵ سهم صادرات نفت و گاز از کل صادرات ۸۳ درصد بوده است). بالا بودن سهم صادرات نفت و گاز از صادرات کالا به معنی پایین بودن سهم صادرات غیر نفتی از کل صادرات است.

۱۳۸۴-۱۳۸۰ نشان می دهد میانگین رشد واردات کالاهای مصرفی ۳۳/۹ درصد، میانگین رشد واردات کالاهای سرمایه ای ۲۶/۳ درصد

جدول ۵. رشد تولید ناخالص داخلی به قیمت های بازار (به قیمت های ثابت) و رشد واردات طی سال های ۱۳۸۵-۱۳۸۱ (درصد)

سال	رشد تولید ناخالص داخلی	رشد واردات گمرکی کالا	رشد واردات کالا در BOP
۱۳۸۱	۱۰/۴	۲۶/۴	۲۱/۶
۱۳۸۲	۷/۷	۱۹/۴	۳۴/۱
۱۳۸۳	۹/۱	۳۳/۱	۲۹/۲
۱۳۸۴	۷	۱۰/۹	۱۲/۸
۱۳۸۵	۶/۱	۶/۳	۱۴/۴